همه می‌خوابید، بیشتر از همه کار می‌کرد و در سخت‌ترین شرایط خودش حضور داشت. نیروها می‌دانستند که به‌اصطلاح یک فرماندهی دارند که اگر بحث زحمت، تلاش، فداکاری، خستگی‌ناپذیری، ایثارگری، مواجهه با خطرات و... است؛ خودش پیش قدم می‌شود و جلوتر از همه خواهد بود. لذا علاقه‌مند به شهید سلیمانی می‌شدند.

*** با توجه به فعالیت شما در قرارگاه رمضان در سال‌های دفاع مقدس، شناخت خوبی که نسبت به مسائل کردستان عراق و شخصیت‌های موثر آن زمان در منطقه کردنشین مانند جلال‌طالبانی و مسعود بارزانی داشتید، نوع ارتباط شهیدسلیمانی با آنها چگونه بود؟**

یکی از محورهای کارمان در نیروی قدس موضوع اقلیم کردستان و به‌تبع آن رهبران کرد که شخصیت‌های بارز آنها، مثل آقای جلال طالبانی که بعدها رئیس جمهور عراق شد و آقای بارزانی که رئیس حزب دموکرات کردستان عراق بود و بعدها رئیس اقلیم کردستان عراق شد، بود. شهید سلیمانی به «رهبران کرد» احترام بسیار زیادی می‌گذاشت. برخورد بسیار محبت‌آمیزی داشت و در عین‌حال در بحث‌ها و مذاکرات با این آقایان بسیار جدی بود.

*** این بسیار جدی یعنی چی؟**

یعنی اگر موضوع، پیشنهاد یا بحثی می‌خواست در ایجاد توافق با آنها مطرح شود، برای رسیدن به آن موضوع حاج‌قاسم بسیار مصمم بود. شهید سلیمانی اگر توافقی می‌کرد، در اجرایی کردنش بسیار جدی بود. یادم هست یک بار آقای بارزانی به بنده می‌گفت: «از آقای سلیمانی خیلی خوشم می‌آید و ایشان را واقعا دوست دارم.» گفتم: «چرا؟» گفت: «سردار سلیمانی هم آدم جدی، هم مخلص، هم آدم شجاع و هم صادق است. اگر قولی می‌دهد، آدم مطمئن است که به قولش عمل می‌کند. اگر موضوعی را قبول ندارد، هیچ‌چیزی را نمی‌پذیرد و می‌گوید من این را قبول ندارم اما اگر چیزی را قبول کند، حتما انجام می‌دهد. در جمهوری اسلامی این شخصیت برای ما واقعا دوست‌داشتنی است.»

از سوی دیگر ارتباطی که حاج‌قاسم با آقای جلال طالبانی ایجاد کرده بود، ورای ارتباط کاری و مثلا یک مقام جمهوری اسلامی با یک مقام کردی آن هم در سطح آقای طالبانی بود. اولا بسیار احترام برای آقای طالبانی قائل بود. حاج‌قاسم هر بحثی که داشت، بسیار با منطق و استدلال بود. هیچ موقع خواسته و اراده‌ای نداشت که خارج از استدلال و منطق بخواهد به کسی دیکته یا به عبارتی تحمیل کند. حاجی برای کار وقت می‌گذاشت. بارها جلساتی بود مثلا با آقای طالبانی، ساعت‌ها طول می‌کشید که روی یک موضوع به توافق برسد. طرف مقابل احساس می‌کرد آقای سلیمانی اهل منطق، بحث و استدلال است.

برش

بهترین دوست

آقای طالبانی نگاهش به شهید سلیمانی این گونه بود که می‌گفت: «حاج‌قاسم بهترین MyFriend (دوست من) است. بهترین برادر من است.» چرا؟ چون بحث‌هایی که با آقای طالبانی داشت هم در جهت منافع اقلیم‌کردستان بود، هم در جهت منافع جمهوری اسلامی بود. شاخصه این علاقه‌مندی، منطق‌پذیر بودن شهیدسلیمانی بود.

نظراتش در جهت منافع طرف مقابل هم تعریف می‌شد. طبیعی بود که این رفتار علاقه‌مندی ایجاد کند.

نکته بعد برخوردهای عاطفی و اخلاقی بود که شهیدسلیمانی با این رهبران داشت. حاج‌قاسم هر موقع آقایان طالبانی و بارزانی را می‌دید با کمال احترام، ادب و عاطفه بغل می‌کرد و می‌بوسید. در مقابل این افراد واقعا تواضع می‌کرد. محبت قلبی خودش را خیلی صمیمانه به طرف مقابل منتقل می‌کرد. حتی به رهبران سیاسی، به رهبران دولت‌هایی که آقای سلیمانی با آنها کار می‌کرد، رهبران نهضت‌ها و جریانات انقلابی محبت می‌کرد. همه این موارد دست به دست هم داده و شهید سلیمانی را در نگاه رهبران سیاسی و مقاومتی بسیار انسان محبوبی کرده بود.

به نظر من شهید سلیمانی با کردها پرونده بسیار درخشانی دارد و کارهای بزرگی کرده است. آقای طالبانی همان‌طور که شما اشاره کردید، واقعا آقای سلیمانی را دوست داشت. نه فقط خود آقای طالبانی؛ شاید این برای عزیزانی که صحبت بنده را مطالعه می‌کنند، جالب باشد که تمام تبار آقای طالبانی و خانواده ایشان از همسر و فرزندان طالبانی تا دفتر سیاسی، اعضای شورای سیاسی و پیشمرگ‌ها. در حزب دموکرات هم آقای بارزانی همین‌گونه بود. هم شخص آقای بارزانی، بستگانش، فرزندانش، عشیره بارزانی و مسئولان حزب دموکرات کردستان همه به آقای سلیمانی علاقه‌مند بودند. علاقه‌مندی‌شان به خاطر این بود که شهید سلیمانی را شخصیتی در جهت کمک به خودشان می‌دیدند. در شرایط سخت مثل جنگ با داعش، آقای سلیمانی را در کنار خودشان احساس می‌کردند که برای کمک به آنها آمده است. به شکل جدی با فداکاری، امکانات، نیروهایی که شهید سلیمانی به منطقه وارد کرد، حمایت‌های لجستیک و عملیاتی و بحث‌های دیگر. خب طبیعی است که این ارتباطات برای طرف‌های مقابل علاقه ایجاد می‌کند.

*** یکی از مهم‌ترین مسائلی که در کردستان عراق شکل می‌گیرد، حمله داعش به این منطقه است. شما یکی از شاهدان عینی این ماجرا بودید، لطفا در این زمینه برای‌مان توضیح دهید.**

آن روزی که داعش به اقلیم کردستان عراق حمله کرد، یک بخش‌هایی از اقلیم به تصرف داعش درآمد. حاج قاسم به همراه گروهی که شهید ابومهدی هم حضور داشتند به اقلیم کردستان و مقر آقای بارزانی در منطقه مصیف صلاح‌الدین رفتند. بنده هم با این تیم همراه بودم. آنجا حدود ۲۰ کیلومتر تا اربیل فاصله دارد که با ماشین رفتیم. آقای بارزانی خیلی نگران بود. چرا؟ چون بعضی از مناطق اقلیم سقوط کرده بود. از آن طرف یک جو روانی و اجتماعی ایجاد شده بود که داعش در حال پیشروی است و مردم فرار می‌کردند. وضعیت سختی بود. تقریبا نزدیک غروب، جلسه با آقای بارزانی آغاز شد و شام هم دعوت ایشان بودیم. شهید سلیمانی به آقای بارزانی گفت: «نگران نباش، ما ان‌شاءا... کمک می‌کنیم و مشکل حل می‌شود.» مسعود بارزانی خیلی خوشحال شد. واقعا حاج‌قاسم به‌سرعت حاضر شد و کارها را جلو برد. حاجی به مسعود بارزانی گفت: «شما یکی از فرماندهان خودتان را جهت هماهنگی به ما معرفی کنید تا خیلی مزاحم خود شما نشویم.» آقای بارزانی دکتر رُژ را به عنوان نماینده تام‌الاختیار خودش معرفی کرد. شهید سلیمانی بعد از این جلسه و از همان جا بلافاصله تماس گرفت با سردار قاآنی و به ایشان گفتند که به‌سرعت امکانات و نیروهای ادواتی، تجهیزات و مهمات به اربیل بفرستند. این اتفاق در همان شب تصمیم‌گیری شد و آقای سلیمانی به آقای بارزانی قول داد تا فردا صبح تمام امکانات به کردستان برسد. خاطرم هست هنوز هوا تاریک بود که امکانات در فرودگاه اربیل پیاده شد. طوری که کردها واقعا باور نمی‌کردند به این سرعت حاج‌قاسم تصمیم بگیرد و کار عملی شود.

گروهی از نیروهای عملیاتی ما با تجهیزات کامل و مهمات به منطقه وارد شدند و صحنه جنگ به‌سرعت عوض شد. اتفاق دیگری آن شب افتاد، بعد از جلسه قرار بود من با شهید سلیمانی برگردیم، چون کار دیگری داشتیم. آقای سلیمانی به مسعود بارزانی گفت: «آقای مسجدی اینجا می‌ماند تا به شما کمک کند.» من یک نگاهی به حاجی کردم و گفتم: «حاج‌آقا همچین قراری قبلا نداشتیم!» حاجی گفت: «شما بمانید.» چون می‌دانست من از قبل با کردها آشنایی دارم. با این صحبت حاج‌قاسم، من ۴۵ روز در اقلیم کردستان ماندگار شدم. آقای بارزانی مقری را در اختیارمان گذاشت، نیروهای ما در آنجا یک ستاد ایجاد کردند و همکاری با کردها ادامه پیدا کرد تا تمام مناطق اقلیم کردستان از دست داعش